



پسران فرمانفرما

رفته و از آنجا با کشتی بسوی انگلستان روانه شدند .

شاهزادگان فراری که از «جور شاه ایران» بدولت انگلیس پناه آورده بودند نامه‌ای پادشاه انگلستان و لرد پالمستون نخست وزیر وقت انگلیس نوشته ، تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند و نامه‌های ایشان بوسیله «خواجه اسعدباشی» یعنی مترجمی که کنسول انگلیس در شیراز همراه آنان بانگلستان روانه کرده بود ، بلندن ارسال گردید . دولت انگلیس بلافاصله تقاضای پناهندگی آنان را قبول نمود و یکدسته از مأموران دولتی را باستقبالشان روانه ساخت .

در نتیجه این تمهیدات شاهزادگان فراری با تجلیل و احترام زیاد وارد لندن شدند و یکروز بعد لرد پالمستون نخست وزیر انگلستان وزیر خارجه آن دولت و همچنین سفرای انگلیس در ایران بدیدن آنها رفتند . در روزهای بعد جمعی از وزراء و شاهزادگان انگلیس ازین عده دیدن نمودند و مذاکرات سیاسی در محل اقامت آنان آغاز گردید . وزرای انگلیس با شاهزادگان فراری ، درباره جانشینی محمدشاه و ایجاد انقلاب در ایران نیز گفتگوهای کردند و کار بجائی رسید که شاهزادگان ایرانی حتی یکبار نیز بدیدار ملکه انگلستان و بازدید از کاخ سلطنتی نایل شدند . جالب توجه است که شاهزادگان ایرانی در لندن بالباسهای آن زمان در اغلب مجامع رسمی و دعوتیهای خصوصی حضور می یافتند و بطوریکه رضاقلی میرزا می نویسد: «از آنها پذیرائیهای شایان بعمل می آمد .»

مهماندار سه شاهزاده ایرانی ، جیمز فریزر بود که سالها در ایران میزیست و زبان فارسی را خوب می دانست . فریزر آنها را به دربار ، پارلمان ، کارخانه جات ، راه آهن ، باغ وحش ، کارخانه کشتی سازی ، بالماسکه ، بانک و بالاخره مجمع فراماسونری لندن میبرد و گردش میداد .

هنگامیکه شاهزادگان مدعی سلطنت ایران در لندن سرگرم زد و بند سیاسی و تفریح بودند ، سفیر انگلیس در ایران موفق شد ، عده‌ای دیگر از شاهزادگان را بیخداد بفرستد و آنان در آنجا اجتماعی علیه شاه ایران بوجود آوردند . بر اثر این دسائیس ،

پادشاه ایران، میرزا حسینخان آجودانباشی را که از محارم و ثقات مورد توجه او بود. بکشورهای اروپائی و انگلستان فرستاد تا ندای حقانیت ایران را با اطلاع جهانمیان برساند. دولت انگلیس گرچه از حقانیت ایران برسر مسئله هرات واقف بود و از توضیحات آجودانباشی درباره رفتار ناشایست و زشت سفرای خود مطلع گردید، مع الوصف تغییر روش نداد و همچنان مدعیان سلطنت را بمبارزه علیه شاه ایران تشویق نمود. بطوریکه وقتی آجودانباشی تصمیم خود را مبنی بر حرکت بایران اعلام کرد، دولت انگلیس نیز شاهزادگان فراری را همراه سرجمز فریزر باستانبول و از آنجا به بغداد فرستاد و برای هر يك از آنان سالی دوهزار لیره واجب برقرار نمود و آنها را در بغداد زیر نظر کلنل تایلور نماینده سیاسی خود در بین‌النهرین قرارداد. دولت انگلیس و حکومت هندوستان برای اینکه در ایران شورش‌هایی علیه محمدشاه برپاکنند، فریزر را روانه خلیج فارس و استانهای جنوبی ایران ساختند و اینتلیجنس سرویس انگلیس نیز یکی دیگر از عوامل خود بنام «لایارد» را که از بهترین و ورزیده‌ترین افسران انگلیسی بود با لباسهای بختیاری روانه اصفهان و فلات مرکزی ایران نمود. سومین مأموری که برای خرابکاری بایران اعزام شد «میتفورد» نام داشت که او نیز پس از ملاقات با همه شاهزادگان فراری و مدعیان سلطنت در بین‌النهرین، از راه کرمانشاه بافغانستان وارد شد.

«میتفورد» که در بغداد با پسران حسینعلی میرزا مذاکره کرده بود خود در این باره می‌نویسد: «... با شاهزادگان ایرانی که اخیراً در انگلستان بودند، تیمور میرزا، والی میرزا و رضا قلی میرزا آشنا شدیم اینها مدعیان سلطنت ایران میباشند و هر يك دوهزار لیره از دولت انگلیس مقرری میگیرند...»^۱

اوژن فلاندن فرانسوی نیز درباره شاهزادگان فراری مینویسد: «ظل السلطان فعلاً در بغداد راجل اقامت افکنده و تحت الحمايه دولت انگلیس است و بكمك این دولت در موقع لزوم محمد شاه را مورد تهدید قرار میدهد و مدعی تاج و تخت ایران

میشود...^۱ <http://www.chobayadkard.com>

فعالیت انگلیسها و حکومت هندوستان در این موقع متوجه این مسئله مهم بود که بیپروا توجه نگذارند ایران متوجه هندوستان شود.

محمد شاه برای پایان دادن به تحریکات انگلیسها و برگرداندن شاهزادگان بایران چندین بار اطرافیان و اقوام خود را ببغداد فرستاد و از عمو و عموزادگانش خواست تا بایران مراجعت کنند و با تصرف همه املاک و دارائیشان مشغول زندگی شوند. ولی عمال انگلیس فراریان را اغوا کرده مانع مراجعت آنها بایران شدند و بهمین جهت نیز میفرورد برای آنها دلسوزی کرده و مینویسد: «اگر آنها بایران برگردند جانشان در خطر خواهد بود» حسین سعادت نوری تلاش محمد شاه را برای برگرداندن شاهزادگان و خاتمه تحریکات انگلیس در مورد هرات و قندهار و هندوستان مرتبط دانسته و مینویسد: «سیاستمداران لندن کوشش میکردند که علاوه بر توسعه اغتشاشات داخلی از عقد پیمان دوستی ایران و فرانسه ممانعت نمایند و در ضمن بستری روابط ایران و عثمانی بیغزایند تا «فیل» محمد شاه باد (هندوستان) نکند و بفکر تجدید حاکمیت ایران در هرات و قندهار نیفتد. بی جهت نبود که شهر بغداد در این تاریخ بصورت یکی از بزرگترین کانونهای فساد و مرکز عملیات تحریک آمیز علیه ایران بشمار می آمد...»^۲

اما مأموران انگلیس با پرداخت حقوقها و مقرری های هنگفت و سرگرم کردن شاهزادگان فراری بعیش و نوش مانع عزیمت آنان بایران می شدند. میفرورد مینویسد: «این سه فرزند فتحعلیشاه (ظلال السلطان - سلیمان میرزا - امام وردی میرزا) بودند که عموهای شاهزادگان سابق الذکر (پسران حسینعلی میرزا) میباشند و من و چند نفر دیگر از انگلیسهای مقیم بغداد بدیدن آنها رقتیم و شب را مهمان آنها بودیم. برادر بزرگتر امام وردی میرزا است که تقریباً چهل و پنج سال از عمرش میگذرد و ریش انبوه و درازی دارد.

۱- سفرنامه اوژن فلاندن ص ۱۲۱

۲- مجله بنما شماره ۱۹۱ ص ۴۶۳

برادر کوچکتر سلیمان میرزاست که جوانی بلند بالا و خوش سیما می باشد . شاهزادگان ناهبرده شب را با کمال احترام از ما پذیرائی نمودند و غذاهای خوبی تدارک دیده بودند و برخلاف سایر پیروان تشییع با ما سربك سفره غذا خوردند و نوشابه های الکلی هم بجد و فور بمصرف رسانیدند بقمیکه وقتی از آنها جدا شدیم همه شاهزادگان مست و خوشحال بودند ...^۱

نام محمد شاه زنده بود ، شاهزادگان فراری از انگلستان و عثمانی حقوق می گرفتند و در سایه حمایت علنی دولت انگلیس و سازمانهای مختلف علیه ایران تحریک می کردند و حتی با ارسال پول و راهتسائی مأمورین مخفی و علنی سعی در ایجاد بلوا و آشوب داشتند . محمد شاه در ۱۲۶۴ هـ - ۱۸۴۸ م وفات کرد . در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ابتدا تیمور میرزا پسر هلاکومیرزا از بغداد بشهران آمد و شکارچی باشی شاه شد و سایرین بتدریج بایران بازگشتند .



از جمله نقاط دیدنی که بشاهزادگان ایرانی در انگلستان نشان داده شد ، سازهان فراماسونری شهر لندن بود که شاهزادگان پس از ورود به «لندن» وارد سازمان ماسونی انگلستان شدند . رضاقلی میرزا در این باره چنین مینویسد « ... یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۵۳ ! بنجانبواخوان و میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد ترجمان سه ساعت بغروب مانده بمجمع فرمیشان در آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار و علوم آن فن شریف با بهره گشته اگر چه قواعد و رسومات آن محل عظیم را آدمی خود باید در فقه باشد و دیده باشد ولیکن آنچه بر ما مشخص و معلوم شد چنانچه آدمی و شایسته آن قواعد و رسومات را نماید منافع بسیار از دین و دنیا حاصل خواهد نمود و دو چیز لازم مفرامین است یکی آنکه شخص باید لا اقل بیست و دو سال باشد و دیگر اینکه بنده نباشد و آزاد باشد و پدرش نیز آزاد باشد و زن رادر خانه فرامیسان نمیگذارند که داخل شود و چهار مرتبه از برای فرامیسن مرتب و معین است مرتبه اول باید با دویم فاصله اش اقل یک ماه باشد و همچنین دویم را

با سیم نیز باید یکماه فاصله داشته باشد و از مرحله سیم لی چهارم باید یکسال و نیم صبر نمود و هر یک از مراحل که بجهت آدمی حاصل میشود نوشته و نشانی باومی دهند که فلانکس فلان مرتبه را دریافت نمود و رئیس آن طایفه که مرشد کامل باشد پای آن محضر را مهر نموده جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر مینمایند و در این اوان مرشد در رئیس طایفه دو کوف میبک [نام صحیح این شخص دوک اف ساسکس میباشد] برادر پادشاه است که عمر او به هشتاد سال رسیده و بزرگترین فرامیسن عالم است و فرامیسن بمعنی بانی امری است که آزاده باشد چه لفظ فر بمعنی آزاد! و میسن بمعنای بنیاد! و بانی هر امری است و هر کس را که مرتبه از مراتب اربعه فر میسن حاصل شود و آنکسی که مرتبه اش فوق مرتبه مخاطب باشد از مرتبه خود باو سخن نمیتواند گفت مگر اینکه از مرتبه مخاطب دیده است در همان مرتبه گفتگو کند زیرا که از آن نمیتوانند سخن گفت باری حمد خدا را که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید و این عقیده که سالها بردل بود که آیا چه چیز و چه اثر در مجمع فرامیسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردیده^۱.

تجفقلی میرزا یکی دیگر از شاهزادگان در سفر نامه ای که بنام «رموز السیاحه» میباشد، در باره ورود به لژ فراماسونری لندن چنین مینویسد «... تا یوم پنجشنبه بیستم ربیع الاول را هر روز جمعی از امراء و اعیان مملکت بخدمت شاهزاده مشرف گشته از هر قسم محبت در او و کمال الفت را بجای آوردند و هم در آن روز از مجمع فریمیسیان احضاریه رسید که در خانه فریمیسیان قدم گذارم. چون قبل از آنکه شاهزادگان وارد لندن شوند از خانه فریمیسیان اذن دخول خواسته بودم لهذا در آن روز برای اولین مرتبه رفتن با نجا حاصل گشته با اتفاق میرزا ابراهیم شیرازی داخل آن خانه شدم و آن مطالبی که سالهای سال عقده و ملال بردل داشتیم منبسط گردید اگر چه هیچ جزئی از اجزاء مشاهدات ملاقات آن خانه را گفتن و نوشتن محال است و با اشارات و عقود و قرینه ممکن نیست که احدی تواند رمزی از رموز آن خانه را بیان نماید و لیکن طریقه و

مرسومات قبل از دخول بدان خانه را باقوانینی که خارج از آنجا رعایت میشود فی الجمله بجهت استحضار بعضی از دوستان در این اوراق ثبت می‌گردد: چنان باشد که لفظ فری میسین لفظی است لاتینی و فری بمعنی آزاد و آزاده باشد و میسین بناوبانی امر آمده است و مرکباً بمعنای آزاده و آزاد بنائی این امر است. این امر خطیر در چهار هزار و دویست و بیست و سه سال قبل از این در اوان حضرت سلیمان ابن داود علیه السلام بوده است و از آن عهد تا بحال هر فرقه از فرقه مختلفه عالم که بدانخانه رفته‌اند و خواری عادات آنجا را مشاهده نموده‌اند احدی از آحادناس رمزی از رموز مشاهدات و واردات آنجا را نگفته است و مایل با بر از آن مرحله نگشته و در قدرت نداشته است علی الحال فریمیسینان مجمعی از خواص و فرقه خاص بوده باشند و ایشان را عمارتی بس عالی و قصوری رفیع البنیان بوده باشد، که آن جماعت در هر ماه یکروز در آن عمارت مجتمع شوند و شرط آنست که آن روز پنجشنبه بوده باشد و هرگاه کسیکه بدان خانه درآمد و آنمجمع را ملاحظه کند چهار شرط در دخول بدان خانه از جمله لوازم است که اگر یکی از شروط اربعه مفقود باشد او را داخل بدان خانه نمایند.

اول آنکه آدمی مرد باشد و زن نباشد و مخنث در حکم زن بوده باشد.

دوم آنکه عمرش اقلایست و دو سال رسیده باشد.

سیم آنکه مجنون و ضعیف العقل نباشد.

چهارم آنکه بنده نباشد و آزاد باشد.

بعد از آنکه شروط اربعه در انسان جمع باشد و بخواهد در آن خانه برود ابتدا مکتوبی به رئیس و پیشوای فریمیسین نویسد که مرا تمنای استفاضه فیوضات خانه فریمیسین است و شرایط لازم در من جمع باشد و در آن باب اذن خواهد. بعد از وصول مکتوبش زیاده از یکماه طول نخواهد کشید که جواب نوشته وی خواهد رسید و او را احضار کنند و مقرر دارند که در چه ساعت بدرج خانه فریمیسین حاضر گردد و اگر موعد اجتماع ایشان در آن مجمع قریب باشد احتمال رود که زیاده از یکروز تعطیل نکنند و احضارش کنند چون در ساعت معینه بدرج خانه فریمیسین حاضر شود پولی معین

باید داده از در آن خانه داخل شود و اقل تنخواه بیست و پنج اشرفی باجقلی باشد ، اکابر و اعیان زیادہ نیز دهند و چون درون رود حجاب نگهبانان آن خانه شخصی را در گوشہ بردہ تجربہ کنند و امتحان نمایند کہ مبدا از شرایط اربعہ شرطی از او مفقود بودہ باشد بعد از اینکہ اطمینان بہر سید او را بمحلی کہ لازمست خواهند برد بہ درجاتی کہ باید برسانند خواهند رسانید و فریمسین را چہار درجہ باشد . درجہ اول با دوم را یکماہ فاصلہ است . بہمین قسم دوم را با سیم یکماہ ولیکن سیم را با چہارم یکسال و نیم لازمست کہ مہانت بہر مانند و در ہر مرحلہ کہ بدانخانہ رود علامت و نشانی تشخیص دہد و بشناسند درجات فوق ہر یک اعلا تر از دیگری باشد چنانچہ نشان مرحلہ چہارم را مرصع بہ جواهرات دهند و اہل فریمسین یکدیگر را از دور و نزدیک تکلم تشخیص دہند و بشناسند اگرچہ مسافت و مہانت در میان ایشان بودہ باشد ، ہر کرا مرتبہ و درجہ فوق دیگری بودہ باشد ، وی از مرحلہ خود تواند سخن گفت مگر از مرحلہ مخاطب کہ نازل تر از درجہ وی بودہ باشد و ایشان از درجات فریمسیان با یکدیگر سخنها گویند و صحبت ہا دارند و عشرت ہا و اگر یکی از فرقہ فریمسیان را فاقہ و تہی دستی دہد اغنیاء آن فرقہ او را با خود شریک کنند و از اموال خود نصیب دہند و اگر در معارک و غزوات با یکدیگر تلافی کنند تیغ بر روی ہم فکشند و بگذرند و اگر بہ جنگ دشمن افتند یکدیگر را بقدر مقدور مستخلص و در دفع آزار کوشند و دریافت مدارج مذکورہ با هیچ ملت و مذہبی منافات ندارد بلکہ باعث استقامت و استحکام ہر مذہب و ملتی خواہد بود و چون اشخاص را بہ مجمع فریمسیان در آورند اگر صد نفر بودہ باشند تن بہ تن داخل شوند و دوتہ را در یک مرحلہ باتفاق نیاورند و پیشوایان آن مجمع اشخاصی باشند کہ بر ریاضت و مجاہدہ بہ آن درجہ رسیدہ است و قابل آن مرحلہ گشتہ اند و در آن اوان کہ شاہزادگان بدان خانہ رفتند مقتدای آن جماعت برادر پادشاہ آن مملکت بود کہ عمرش بہ نود و پنج سالگی رسیدہ مرد کهن و جہان دیدہ بود و در بعضی از معالک و سواد عظیم فرنگستان خانہ فریمسیان بر پای باشد و خصوصیت این معنی بستہ بمکان و آن عمارت نیست ، بلکہ بواسطہ آن جماعت باشد کہ مجتمع در آن عمارت

شوند و اسباب مهم را فراهم آورند و چنان است که اگر هفت تن یا زیاد از اهالی فریمیسین که همگی درجه چهارم را ادراک نموده باشند و بخواهند که مبلغی خطیر خرج کرده عمارتی عظیم بازند و اوضاع آن کار را برپای کنند توانند و شرط آن است که از مقتدا و پیشوای عصر مازون باشند در سطور مسطور بهر مکانی از امکانه و ممالک عالم که بخواهند بنیاد توانند نمود . باری طرفه حنالت و حکایت اینست که احدی از مخلوقات و موجودات که داخل در آن خانه شده اند و ایشان پر از فرق مختلفه و گروه متفاوتند بوده اند هیچکس ارتکاب به ابراز این راز نموده و شمه از آن راز را از لب نگشاده . چنان گویند که قبل از اینکه در ممالک روسیه خانه فریمیسین بنیاد شود پادشاه را هوس ادراک مدارج و اسرار فریمیسین به سر افتاده اراده نمود که به بلاد فرانسه رود و از اسرار آگاه گردد و بعلمت مشاغل سلطنت رفتن سلطان به نفسه متعذر می بود یکی از وزرا دولت که کمال مخالفت را بخدمت سلطان داشته معروض نمود که احتیاج به احتجاج حضرت سلطان فی نفسه در این باب نیست مرامرخص فرموده که بدان بلاد رفته و بخانه فریمیسین در آیم و بر اسرار آن جماعت مطلع گردم و در مراجعت جمیع مشاهدات و مقدمات را بعرض سلطان رسانم سلطان روس در این باب محضری از وزیر گرفته او را مرخص نمود که به بلاد فرانسه رود . وزیر بدان مملکت شتافته و بخانه فریمیسین رفته دیدنیها را دیده و شنیدنیها را شنید و مراجعت نمود چون سلطان از وی سؤال مقصود را نمود وزیر امتناع کرد سلطان بر حسب اقرار اول و انکار در آخر وزیر را سیاست و کشتن تهدید فرمود وزیر چون دید که سؤال ابراز اسرار باعمالک بر فراز دار شقی در کار نیست تن بهلاک خویش در داده بسطان گفت که انسان در حیات خویش قدرت بیان این راز ندارد اکنون که رأی سلطان به انکشاف این راز مقرر گشته است عهده مطالبه را در چیزی نویم و در زیر زبان من بعد از قتل من خواهند یافت . سلطان بدین راز همداستان گشته وزیر چیزی در زیر زبان نهاد و بفرموده سلطان سر وزیر را از بدن جدا ساخته و نوشته را از دهانش بر آوردند چنین ثبت نموده بودند که « هر که به خانه فریمیسین برود سر دهد ولی سر نهد » .

« نژ پرده پوشی رفتان باک طینت بود که ماند سر خرابات نما ابد مستور »
 لهدا پادشاه روس از فعل خویش پشیمان گشته و خود پفرانسه شتافته و بعد از ادراک مدارج فریمیسین دریافت نمود که حق با وزیر مقتول بود ولیکن پس از ندامت اندوه و ملال را چه سود خواهد برد - چون پادشاه روس فوائد فریمیسین را دانسته معارفی فزون از قیاس نمود در بایتخت خویش که آن معموره را پطرس برک خوانند خانه فریمیسین بنا نهاده از آن روز تا بحال رسم فریمیسیان و عمارت ایشان در پطرس برک برقرار باشد بالجمله از این قبیل حکایات بسیار وقوع یافته و در اغلب بلاد فرنگستان رسم فریمیسیان شیوع دارد خانه فریمیسین در بلاد فرانسه ایشار و اشتهارش را زاید از سایر بلاد است... »^۱
 جیمز فریزر که مهماندار شاهزادگان بود و آنها را به لژ ماسونی لندن برده بود در کتابی که در باره شاهزادگان نوشته چنین مینویسد :

« ... روز بعد که چهاردهم جولای بود، کار مهمی باید انجام شود. گمان نمیکنم هیچکدام از تأسیسات و ابداعات اروپائی به اندازه فراماسونری حس کتجکاو و شرقی ها را تحریک کرده باشد. اسرار پنهانی این مؤسسه قوه تصور آنها را فوق العاده تحریک میکند ، بخصوص ایرانیان که در مسائل روحی و مذهبی آزادانه تر و عاری از قیودات و تکلفات فکر میکنند .

داستان فراماسونری اروپا که بشکل اغراق آمیز و شاید غیر واقع و از منابع متعدد و مختلف به ایران رسیده چنان بزرگ و اغراق آمیز و احياناً صحیح می باشد ، که ایرانیان تصور میکنند عضویت فراماسونری توأم با تحصیل اطلاعات ماوراء طبیعت و اسرار آمیزی است که دارای کرامات و قوای خارق طبیعت خواهد شد و فقط اعضاء فراماسونری بدان دست مییابند و دیگران از آن محرومند .

من هیچگاه باینک ایرانی برخورد نکردم که میل نداشته باشد عضویت فراماسونری را قبول کند. شاهزادگان ما هم از همان نسخ بودند، دوست و هموطن آنها میرزا ابراهیم که خودش نیز عضویت فراماسونری را داشت بر حسب تقاضای شاهزادگان مقدمات امر

را فراهم کرده بود و امروز روزی بود که باید مراسم پذیرفته شدن آنها انجام بشود.^۱ بطوریکه از یادداشت‌های جیمز فریزر استنباط میشود، در ایران شاهزادگان متواری قاجار بطور شوخی گفته بودند که در لژهای فراماسونری جوانان خوش آب و رنگ که تازم وارد فرقه ماسونی میشوند مورد توجه قرار میگیرند و به همین جهت وقتی آنان میخواستند از مهمانخانه‌ای که در آن بودند بطرف محل لژ حرکت کنند، برادر بزرگتر فوق‌العاده ناراحت بوده است. جیمز فریزر مینویسد: «... آنها فوق‌العاده ناراحت شده بودند و برادر بزرگترشان (رضاقلی میرزا) که خیلی خجول بود، از هرگونه خصوصیت و رفاقتی که عاری از تشریفات درباری و معمولی بود، احتراز می‌جست. بنظر میرسید که او برای رفتن به لژ فراماسونری نگران و مردود و مشکوک است. تصور میکنم بطور شوخی مطالبی درباره رفتار با جوانان تازم وارد باو گفته شده بود که او اظهار میداشت در مقابل چنین رفتاری بشدت مقاومت خواهد کرد». جیمز فریزر عین جملات رضاقلی میرزا را در سفرنامه خویش نقل کرده است مینویسد: «... واله صاحب فریزر! اگر آنها سعی کنند که نسبت بمن کلر بی‌قاعدگی و بی‌ادبانه‌ای انجام دهند یا رفتاری که از آن سوغتن حاصل شود عنوان کنند، باهشت و خنجر من سروکلر خواهند داشت...» سپس فریزر مینویسد: «... اما خوشبختانه عضویت آنها با نهایت سادگی و به نحو مطلوب و خوشی انجام گرفت و بدون اینکه شاهزادگان اسائه ادبی بشود هر سه باحالی خوش و نیمه مست به منزل خود مراجعت کردند...»^۲

<http://www.cheybayadkard.com>

(۱) رموزالسیاحه نسخه خطی کتابخانه ملی.

(۲) از نسخه انگلیسی آقای مصطفی فاتح‌بنام:

قتل گریبایدوف سفیر روس

و

نقش سفیر انگلیس و علماء در این حادثه

<http://www.chobayadkard.com>

قتل گریبایدوف سفیر روسیه نزاری در دربار قاجار و ۳۷ نفر دیگر از همراهان او و اعضای سفارت روس، یکی دیگر از حوادثی است که از توطئه و تحریک سفرای روس و انگلیس در ایران حکایت میکند. در این مورد خشم و عصبانیت مردم از دخالت بیرویه سفیر روس در امور داخلی و حتی مسائل مربوط به مذهب و خانواده چنان شدید بود که با دست خالی و در مقابل سلاحهای آتشین سفارت حمله ور شدند و با کشته شدن بیش از هشتاد نفر از مردم پایتخت و ۳۸ نفر از اتباع سفارت روس و از جمله شخص سفیر، این حادثه اسفناک پایان یافت.

باید دانست که عنای از مورخان، در این میان تحریک و تفتین مأموران سفارت انگلیس را نیز بی تأثیر نمیدانند. ولی چنانکه خواهد آمد، نکته جالب اینست که انگلیسها تصمیم گرفتند از این حادثه کمال بهره برداری را بکنند و در نتیجه قتل گریبایدوف، باعث نزدیکی شدن مأموران سفارت انگلیس بر روحانیون وقت و نفوذ بیشتر آنان در دربار و سازمانهای مختلف مملکتی شد.

یکصد و چهل و دو سال قبل یکی از سخت‌ترین سالهائی بود که آذربایجان و مردم آن بیاد داشتند. در این سال جنگهای دوم ایران با روسیه تزاری در آن سوی رود ارس به‌منتهای شدت رسید، و با اینکه سپاهیان روس چندین برابر قوای ایران بودند و کشتار بیرحمانه‌ای در سرزمین‌های اشغالی برآوردند که در تاریخ را بطور کشور نظیر نداشت، مع‌الوصف مقاومت دلیرانه مرزداران ایران و عشایر و قوای نامنظم دولتی آنقدر شجاعانه و پرارزش بود که نه تنها بقوای روس تلفات فراوانی وارد می‌ساخت، بلکه مدت جنگ را طولانی‌تر میکرد.

دربار روسیه عقیده داشت که اهمال و سستی ژنرال «الکسی پتروویچ برهولف» فرمانده قوای آن دولت سبب طولانی شدن جنگ بین دو کشور شده است. به‌مین جهت مقامات روسی او را معزول کردند و ژنرال جوانی را که قبلاً معاون او بود، بفرماندهی قوای مهاجم بایران تعیین کردند. فرمانده جدید ژنرال «پاسکویچ» نام داشت که همان فاتح ایروان و امضاءکننده عهدنامه تحمیلی «ترکمانچای» از طرف دولت روس بود. وی که به‌علت موفقیت در جنگهای پیشین بمقامهای عالی نظامی رسیده بود، بمحض آنکه بدین سمت منصوب‌شده، با چند حمله بیرحمانه نه تنها دودزهم «ایروان» و «عباس‌آباد» را از عباس میرزا گرفت، بلکه بزودی از رود ارس گذشت و شهرهای مهم سر راه مانند خوی و اردبیل و دهخوارقان را تصرف کرد و یک‌روز بطور ناگهانی در طلوع آفتاب وارد تبریز شده، بسوی تهران تاخت. اما همینکه بترکمانچای رسید از طرف تزار نیکلای اول امپراطور روسیه پادستور داده شد که در همانجا متوقف شود و عهدنامه صلح با ایران را امضاء کند.

پاسکویچ در یک‌روز سرد زمستان یعنی ۵ شعبان ۱۲۴۳ - ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ - این عهد نامه را امضاء کرد و در مراسم امضای آن آلکساندر سرگنویچ گریبایدوف خواهرزاده وی کارهای سیاسی سپاه او را انجام میداد. گریبایدوف که در وطن خود با نوشتن یک‌کمدی که از شاهکارهای زبان روسی است، معروفیت فراوانی پیدا کرده بود

در معیت دائمی خویش بعنوان منشی مخصوص و مأمور کارهای سیاسی او بویژه در مورد ایران انجام وظیفه میکرد.

پس از آنکه کار امضای عهدنامه ترکمانچای خاتمه پذیرفت، امپراطور روسیه که از نفرت ایرانیان نسبت به دولت و ملت روس آگاه شده بود، دستور داد تا پیر نحوی هست نفوذ روسیه در دربار و دولت و ملت ایران حفظ گردد و باین منظور سعی شود که از شاه و درباریان و دولتیان دلجوئی و استمالت بعمل آید. طبیعی است که روسها بدینوسیله میخواهند از توسعه نفوذ انگلستان در دربار ایران جلوگیری نمایند و باین منظور بود که در اجرای دستورات تزار، پاسکویچ خواهرزاده خود را که محرم اسرارش در کارهای ایران بود بسمت سفارت بندر بار تهران فرستاد.

امپراطور روسیه برای اینکه در دربار تهران دست نیرومند و مؤثری داشته باشد، نخستین سفیر دائمی خود را با جلال و شکوه فراوان بتهران فرستاد و ۳۵ عضو روسی سفارت و یک دسته قزاق برای پاسبانی به همراه وی بایران اعزام داشت. سفیر همچنین هدایای گرانبهائی از طرف تزار روس برای فتحعلیشاه و عباس میرزا و حتی تحفه های نفیسی برای برخی از پسران و برادران پادشاه به همراه آورد، که از جمله آنها چهل چراغهای بسیار مجلل و بزرگی بود که هم اکنون چند عدد آنها در تالار موزه کاخ گلستان باقی است.

هنگامیکه خبر رسیدن گریبایدوف به مرزا ایران رسید. عباس میرزا نایب السلطنه، نظر علیخان افشار ارومی را که از اعیان آذربایجان بود، بمهمانداری او بمرز جلفا فرستاد و سفیر را با احترام فوق العاده وارد تبریز کرد. چون در عهدنامه قید شده بود که دولت روسیه میتواند برای کارهای تجاری خویش در ایران کنسولهایی داشته باشد، گریبایدوف در بندر ورود بایران یکی از اعضاء سفارت را بعنوان کنسول مأمور رشت کرد.

این اقدام سفیر روسیه، آنهم در روزهای اولیه ورود بتهران، اختلافاتی بین ایران و سفیر مغرور و مستبد آن دولت بوجود آورد، زیرا معلوم شد که سفیر میخواهد با خشونت و بی اعتنائی بدولت و قوانین ایران، کارهای سفارت را انجام دهد، و این اقدام

او خواه ناخواه ایجاد کند و شکرش را بگوید. مع الوصف حادثه‌ای روی نداد و هنگامیکه گریبایدوف در روز پنجم رجب ۱۲۴۳ هـ - ۱۸۲۷ م - وارد تهران شد، فتحعلیشاه به محمدخان فرمانده سواران افشار دستور داد تا مهمانداری او را عهده‌دار شود. دو نفر از درباریان بناهای میرزا محمد علیخان کاشانی پیشکارعلیشاه ظل‌السلطان (پرفتحعلیشاه) و محمد ولیخان قاسملوی افشار را نیز مأمور استقبال از او کرد و باین ترتیب روز بعد وقتی سفیر وارد شد، میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه و علیخان دولو ایلخانی قاجار و نایب نسقی باشی (رئیس تشریفات دربار) و میرزا فضل‌الله مازندرانی مستوفی، بخانه او رفته و تبریک ورود گفتند.

گریبایدوف با اینکه دستور داشت که حتی المقدور بدربار و امنای دولت ایران نزدیک شده و از نفوذ انگلیس جلوگیری کند، با اینحال روزیکه بحضور شاه شرفیاب و معرفی شد، حاضر بانجام تشریفات درباری نگردید و چون خود را سفیر دولت فاتح میدانست با تفرعن بسیار بحضور فتحعلیشاه رسید.

موضوع دیگری که گریبایدوف از بند ورود با ایران بدان اهمیت فراوان میداد، استرداد اسراء و فراریان قفقازی و گرجی به روسیه بود. عده‌ای از نویسندگان اصرار او را در مراجعت ایشعه در روسیه در اثر تلقین بعضی از همراهان سفیر، بخصوص ارامنه میدانند.

استرداد اسراء

و فراریان

او برای اجرای ماده ۱۳ عهدنامه ترکمانچای که در آن به استرداد اسراء اشاره شده بود از بند ورود در سختی نشان میداد و از هر گونه بهانه جوئی و ایجاد مزاحمت خودداری نمیکرد.

در ماده ۱۳ عهدنامه ترکمانچای ذکر شده بود:

«... تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره و سابقه از آن دستگیر کرده‌اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سابقه اسیر گرفته شده باشند در ظرف چهارده ماه مسترد خواهند شد. بعد از آنکه باین اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه

داده شد مومی الیهم را بطرف عباس آباد حرکت داده و در آنجا به کمیسرهاییکه از طرفین برای استرداد ونهیه اعزام باوطن ایشان مأمور شده اند تسلیم خواهند کرد . در باره اسراء جنگی و اتباع دولتین که باسیری گرفتار شده و بسبب بعدمکان آنها و یا بعلت دیگری از طرف دولتین فوق مسترد نشده اند طرفین متعاهدین همین ترتیبات را مرعی و جبری خواهند داشت .

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار میدهند که هر وقت این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم میشوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی الیهم را مسترد سازند .

در آنموقع عندهای از اهالی گرجستان ، بخصوص زنان گرجی که از زمان کریم خان زند و آقا محمدخان قاجار بعنوان اسیری بایران آورده و بعد باجبار یا بدلتخواه بدین اسلام و سپس بتزویج اشخاص مختلف در آورده بودند ، در نقاط مختلف ایران زیاد دینه میشدند . این اشخاص که بیشتر در خانه رجال و معروفین زندگی میکردند اکثراً دارای اولاد و احفادی هم شده بودند . گریبایدوف در این مورد نامه ها نوشت ، تهدیدها کرد ، و سماجتها نمود . از جمله نامه زیر که بوزیر امور خارجه ایران نوشته است :

دوست مهربان من ، بعد از مرحمت های بی پایان که اعلیحضرت قدر قدرت قبله عالم و عالیان بکمترین فرمودند و تأکید بلیغ در رد کردن اسراء مقرر داشتند مع هذا الی حال اسیری نرسیده خصوصاً ضعیفه که در خانه ملاباشی است که خویش معظم الیه بنواب نایب السلطنه عرض کرد و بنواب نایب السلطنه یقین و مشخص گشته و معلوم شد که ضعیفه در آنجا است و حکم فرمودند بگیرند رد نمایند ، هنوز هم معوق مانده ، بیاید محبت فرموده مقرر دارند که امروز ضعیفه را در خانه ملاباشی گرفته بیاورند و سایر اسراء را بطوری که اظهار شد محبت نمایند . و قبله عالم در باب رفتن نایب السلطنه به بطراظهار فرموده بنده عرض کردم که ناخبری از اعلیحضرت قدر قدرت ایمبراطور اعظم نرسد نمیشود ، و قبله عالم فرمودند که نایب السلطنه بتغلیس برود تا زمانی که امبراطور

بدینتر برسد نایب السلطنه هم رسیده باشد ولیکن کاغذی که من بجنرال انشف بحسب
الخواهش نواب نایب السلطنه نوشته‌ام تا جواب رسد صلاح رفتن نیست ، و امروز هم از
جنرال انشف کراف بسکوچ ایروان کاغذی رسیده که آنچه صالحداتی که فرار می نمایند
و باید بایجان می آیند ورد نمی کنند این طریقه خلاف دوستی دولتین و رأی عالم آرای
شاهنشاه اعظم است. از آن دست توقع دارم که بقیله عالم عرض و از سر کار قدر آثار حکم
محکم شده که همگی را رد نموده بعد از این ترك طورهارا نمایند ، زیاده چه اطناب
رود .

گذشته از اینها گریبایدوف توسط مأمورین سفارت هم « بنا گذاشت که با تاجار
دار الخلافه بیخانه اینکه گرجستانی در خانه شماست بدرفتاری نماید و بدون اذن و
استحضار امنای دولت ایران کسان خود را از ارامنه و روسیه بخانه های مسلمانان میفرستاد
و ایشان خود سر داخل خانه های مردم شده اظهار میداشتند که باید نمایندگان ما جمیع
انائیه آن خانه را دینه اگر زن از گرجستان باشد بخانه ایلچی برده تا ایلچی بالمشافه
تحقیق رضا و عدم رضا در مانندن یا نعمتدن او در مملکت ایران نماید . و مکرر این
حرکت از گریبایدوف صادر شد و از انائیه اهل اسلام باین نحوها بخانه خود برده شبها
نگاهداری میکرد . »

داستان آغا
یعقوب خواجه
در خلال این احوال و پس از يك سلسله از این قبیل
رفتار هنگامی که گریبایدوف خود را آماده رفتن به تبریز
می کرد و حتی حضور شاه هم شرفیاب شده و اجازه مرخصی گرفته
بود ، یکی از خواجه های مقرب حرمسرای فتحعلی شاه که سمت « ناظر حرمخانه
پادشاهی » را داشت ، بنام میرزا یعقوب خواجه بواسطه اختلاف حسایی که پیدا کرده
بود فرار کرد و بنزد گریبایدوف در سفارت روس پناهنده شد .

میرزا یعقوب یا « آغا یعقوب » از ارامنه گرجستان بود که بیست سی سال قبل از
آن او را با سارت بنهران آورده و پس از اخته کردن جزء خواجه های حرمسرا در آورده

بودند. آغا یعقوب از وجوه سپرده بدستش چهل پنجاه هزار تومان کسر آورده بود و وقتی خواستند بحسابهایش رسیدگی کنند، بعنوان آنکه گرجستانی و از اتباع روسیه میباشد، بنزد گریبایندوف رفت و متحصن شد و درخواست کرد او را بروسیه بفرستند.

آغا یعقوب بواسطه اطلاعی که از داخل حرمسرای دربار فتحعلی شاه داشت و همچنین چون با شاهزادگان و رجال و معروفین آشنائی بهمرسانده بود و به «اندرون» رفت و آمد می کرد، صورتی از زنان گرجی تهیه کرد و بگریبایندوف داد. از جمله اسامی دو نفر از زنان ارمنی که در خانه اللهیارخان آصف الدوله بودند جزء این صورت بود. گریبایندوف با آصف الدوله و اشخاص دیگری که طبق آن صورت زنان گرجی در خانه آنها بودند پیغام فرستاد و خواست زنها را برای استعمال و بازجوئی از اینکه آیا مایل بر رفتن بروسیه هستند یا نه نزد او بفرستند.

حرکت و رفتار ناهنجار گریبایندوف، بیش از پیش موجب نا رضائی دربار ایران و رجال دولت شده بود. ولی باز بملاحظات فقهی و دعوت اوبه ترک این رویه اکتفا می کردند. وقتی آغا یعقوب در سفارت روس متحصن شد و وزیر امور خارجه ایران به گریبایندوف نامه ای نوشت که با رفتن آغا یعقوب از ایران مخالفتی ندارد، ولی باید قبلاً در «محکمه حاکم شرع» طهران «با حضور ترجمان مرافعه بشود» و پس از «تفریح حساب ورد مطالبات» کسی را با او حرفی و سخنی نخواهد بود.

آغا یعقوب که میدید دولت ایران در تعقیب رسیدگی بحسابهای اوست و از طرف دیگر حامی خود را ایلیچی دولت غالبی در کشور مغلوبی میدید جسور شده و مکرر علناً بمقامات دولت ایران فحاشی و هرزه درائی می کرد و بخصوص در نزد مردم متعصب آنروز نسبت بدین اسلام توهین و جسارت مینمود.

گریبایندوف که در بازگشت به تبریز و رفتن نزد زن محبوبه اش عجله داشت در پاسخ نامه وزیر امور خارجه ایران نوشت که اولاً محاکمه آغا یعقوب در تبریز و با حضور کنسول روس بعمل آید و ثانیاً نقاضا نمود یکی از همکاران خود را بعنوان «نایب» خویش در طهران بگذارد تا در غیاب او کلهایش را دنبال کند. ولی وزیر امور خارجه

ایران با این تقاضا موافقت نکرد - نامه های متبادله در این باره که تاریخ آنها دو روز قبل از کشته شدن گریبایدوف میباشد بشرح زیر است .

سواد کاغذ وزیر دول خارجه که بایلیچی روس (گریبایدوف) نوشته اند :
عالیجاها ، بلند جایگاهها ، دوستانها :

میرزا یعقوب مباشر دادوستد سرکار دیوان بوده با تحویلداران دیوانی محاسبات و معاملات چند داشته که نوشتجات با بمهر و سیاهه محاسبات او حاضر است و مبلغی از مال سرکار دیوان و تحویلدارها و غیره برزعه اوهست و بعضی تفریطات و سرقتها از او بظهور رسیده بمقتضای بعضی از فصول عهدنامه که البته در نظر آن دوستدار است از تبعه طرفین هم عرگاه مطالبه و محاسبه و مؤاخذنه باشد باید در محکمه حاکم شروع آن بلد با حضور ترجمان مراومه بشود لهذا باید میرزا یعقوب در محکمه شرح دار الخلافه تیران حاضر شود و با حضور ترجمان طی مراومه شده تفریح حساب ورد مطالبات نموده باشد و بعد از طی مراومه ورد مطالبات ظاهر است که کسی را با او حرفی و سخنی نخواهد بود چون لازم بود اظهار شد ، تحریراتی چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴ ع .

پاسخ گریبایدوف به نامه
وزیر امور خارجه
شہامت و بسالت اکتسابا دولت و اقبال همراها .
وزیر امور دول خارجه جناب میرزا ابوالحسن خان دام اقباله .

مراسله جناب آن عالیجاه رسید ، در باب میرزا یعقوب بدان روش که نوشته بودید کما هو حقہ معلوم و مفہوم شد چون مخلص محض برای استحکام و انضباط دوستی دولتین آمده و همیشه در کوشش و سعی میباشد که روز بروز دوستی را زیاد نماید که در فیما بین دولتین مغایرت و جدائی تصور نشود درینصورت معلوم است که مخلص مال سرکار اعلیحضرت شاه را از مال سرکار اعلیحضرت امپراطور اعظم خود جدا ندانسته در باب ادعائی که با میرزا یعقوب هست اگر چنانچه چیزی در ذمه او ثابت باشد موافق حق و حساب باز یافت خواهد شد لهذا مخلص صداقت اندیش از آن عالیجاه توقع می نماید که چون حالا روانه هستم مشارالیه را موافق عهد نامه بهمراهی مخلص با اموال خودش

روانه تبریز نمایند که در آنجا در محکمه شرع اتور تحقیق مراتب شود با وجود اینکه موافق عهد نامه این قبیل امور مختص از عالیجاه عثمانی کونسول امپور کر بوده و نواب اشرف والا نایب السلطنه در آنجا تشریف دارد و اگر چنانچه مخلص بخواهد که تفصیل جواب مرسله جناب آن عالیجاه را بنویسد باز بطول انجامیده که باعث معطلی خواهد شد باری امیدواری چنان است که زیاده از این مخلص معطل نشده زیاده از حد از اعلیحضرت شاه والایجاه راضی و خشنود روانه شود و دیگر عالیجاها دوستا ، جناب شما خود نایب مخلص و خانواده او را در بطرز زیورغ می شناسید و می دانید که چه قدر نظام دان وقاعده شناس است که پاس دوستی دولتین را چه قدر منظور میدارد و به مخلص معلوم است که کاری نخواهد کرد که منافی رأی اعلیحضرت شاه والایجاه باشد که بر این که بیشتر هم بشما نوشته ام حالا مجدداً مخلص توقع می نماید که بخدمت اعلیحضرت شاه اعظم عرض نمایند که چون لازم است مشارالیه تا مراجعت مخلص در ایتمجا بماند باید اورا کمال عزت و احترام نمود که خاطر جمع باشند که از او خلاقی بظهور نخواهد رسید و مشارالیه منتظر هدایا خواهد شد که بحضور همایون شاه والایجاه بگذارند چون لازم بود اظهار شد . تحریر فی چهارم شهر شعبان المعظم ۱۲۴۴ .

در جواب این نامه وزیر خارجه ایران نامه زیر را به گریبا یوف ایلچی روس در ایران نوشت :

« عالیجاها درایت و فطانت همراها ، دوستا ، در خصوص فرمایشی که اعلیحضرت شاهنشاهی روحی فداه بعالیجاه نظر علیخان فرموده بودند که بآندوست مهربان ابلاغ نماید . از دوستدار خواهش کرده بودند که کیفیت آنرا در طی نوشته اظهار نماید . لهذا قلمی میدارد که چون درین روزها بعضی امور جزویه در میان است که انشاءالله نوعی خواهد گذشت که به نظرها باکمال دوستی و مهربانی دولتین غریب و ناپسند نیفتد و معلوم است در صورتیکه آندوست بکچند در دارالخلافه طهران مقیم باشند نظر بفظانت و خیر خواهی و اختیاری که دارند رفع اینگونه امور بخوشی خواهد شد و از هیچ طرف غایله و غیاری فیما بین در گذشتن بعضی امور جزویه اتفاق نخواهد افتاد و اگر

آندوست هنوز که بعضی جزویات در میان است و خیر خواهیها و نیک اندیشیهای ایشان در تکمیل دوستی ظهوری نیافته کسی را از جاب خود در اینجا بگذارید و خود روانه آذربایجان شوید شاید در مجاری طی امور نایب آندوسترا اطلاع و اختیاری کلی در گفتگوهای دوستانه که ناچار تحملات و توقعات یکجبهانه و مستلزم احتراز از اعتراضات و سخت گیریهای مشاجرانه است نباشد و در این اول وهله کارها بخوشی مقرون نگردد پس از این رهگذر بآندوست اعلام می شود که اگر خود لازم میدانند در این روزها روانه آذربایجان شوند همراهان خود را به همراهی خود برده باشند اگر کسی را خواهید در اینجا بر سر منزل و مکان معینه بگذارید دیگر او را اذن مداخلت در کار و بار دولت و امثال آن ندهند تا خود مراجعت نمایند و اگر خود توقف مینمایند بهتر و خوبتر . چون لازم بود اظهار شد . فی چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴ء

گریبایدوف که این قبیل مخالفتها را میدید بتحریرك و تشویق آغا یعقوب و دیگران بشدت عمل خود در مورد استرداد زنان گرجی وارمنی میافزود .

در بین کسانی که سفیر روسیه بمراجعت آنان اصرار داشت ، عده ای باتوی گرجی وارمنی وجود داشتند که سالها قبل با خویشان خود بایران آمده و مسلمان شده بودند . لیکن سفیر روسیه بدون توجه باینکه آنان بمیل خود بایران مهاجرت کرده و همسر ایرانی برگزیده و دارای فرزندان متعددی شده اند اصرار داشت که همگی آنها را بروسیه بازگرداند .

در این میان اصرار گریبایدوف در مراجعت دو نفر از زنان ارمنی خانه اللهیارخان آصف الدوله بیشتر بود . با فشاری او در مراجعت این زنان از آن جهت بود که اللهیارخان برادرزن فتحعلیشاه و دایمی عباس میرزا نایب السلطنه و از همه مهمتر طرفدار علنی انگلیسها بود . گریبایدوف برای اینکه با خاندان سلطنتی ایران و بخصوص مهره قوی سیاست انگلیس در ایران مبارزه کند ، اصرار در بازگشت این دوزن گرجی داشت .

در نتیجه اللهیارخان آصف الدوله برای نجات دوزن مذکور به انگلیسها متوسل شد . در نامه ای که سفارت انگلیس در تهران بوزیر امور خارجه انگلیس فرستاده در

این باره مینویسد :

«... گریبایدوف غرور و خودخواهی فوق‌العاده‌ای دارد. او چون در سال ۱۸۱۹ [۱۲۳۵ هـ] مأمور بازگردانیدن ۱۵۸ نفر از اسراء و فراریان روسیه از ایران بوده اکنون که بار دیگر با داشتن مقام بالاتری باین کشور آمده ، سعی دارد بار دیگر باقیمانده مهاجرین ، فراریان و اسراء را بروسیه برگرداند . سفیر جدید روسیه حتی از اعزام مأموران روسی بخانه‌ها و حرم‌سراهای درباریان قاچاریه نیز ابائی ندارد، فشار فوق‌العاده ای که او برای بازگردانیدن دوکنیزگرچی از خانه آصف‌الدوله می‌آورد، سبب شده که او از ما کمک بخواهد . گرچه آصف‌الدوله همیشه جانب ما را در همه امور حفظ میکند لیکن متأسفانه درین امر ما نمیتوانیم با او کمکی بنمائیم .»

در گزارش دیگری که وزیر مختار انگلیس در تهران در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ (۱۲۶۵ هـ) - برای وزیر خارجه انگلیس فرستاده در باره آصف‌الدوله مینویسد :
 «... آصف‌الدوله خود و تمام افراد خانواده اش ، همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده اند... من منتظر فرصت که در یک ملاقات خصوصی شما را وادار کنم با مقام وزارت اعطاء نماید . این خود خدمتی باستقلال ایران خواهد بود .»^۱

ظل السلطان حاکم تهران در نامده‌ای که برای عباس میرزا نایب‌السلطنه فرستاده در این باره مینویسد : «... میرزا یعقوب باطمینان حمایت ایلچی ناسزاها بشرع و دین اسلام گفت و بعلماء و فضلاء دشنام داد استخفافاً بدولت قاهره و استهزاها بخلق ایران نمود که اهل شهر اعم از عالم و عامی رنجیدند و طاقت نیاوردند . در این اثنا دو نفر زن از آرامنه ولایت عثمانی در خانه اللهبیارخان قاچار بودند .

بلدهای ایلچی باو خیر دادند و براو مشبه نمودند که این دو نفر از اسرای گرجستان هستند . ایلچی بمطالبه برخاست ، اللهبیار خان گفت اینها از ولایت عثمانی میباشد دخی بشما ندارد . ایلچی قبول نکرد اصرار و شدت کرد شاهنشاه باللهبیارخان حکم فرمودند هر دو نفر زن را با آدمی از خود به خانه ایلچی بفرستد تا ایلچی خود از آنها بپرسد

و معلوم شود که از اسرای ولایات روسیه نباشند. اللپارخان حسب الامر مقرر و معمول داشت. اما ایلچی مرد را پس فرستاد و زنها را نگاهداشت. قاعده ایران معلوم است که زن در خانه نامحرم نمیتواند بماند، مایه بدنامی میشود. علاوه بر آن، آن شب میرزا یعقوب مجلس شرب داشت، آدمهای ایلچی هم یک زن فاحشه از شهر آورده بودند، آن



گریبایدوف سفیر روس

دوزن که در خانه ایلچی بودند بملاحظه این اوضاع آه و ناله میکردند و مردم بی طاقت شدند تا وقت صبح که آدم رفت ، آن دوزن را از خانه ایلچی بیورد ندادند .^۱

بدنبال توقیف آن دوزن گرجی در خانه سفیر روس ، جهانگیر میرزا چنین مینویسد و... آصف الدوله از شنیدن این خبر آتش بجان وی تاب و توان شد و بفکر چاره خود افتاد و بعلمای اسلام که در دارالخلافه بودند اظهار تظلم کرد و در دولت سرای افضل الفضلاء مجتهد العصر و الزمان حاجی میرزا مسیح رحمت اله جمع آمده زبان بتظلم و تشکی کشود و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دلتنگی نمود و حاجی میرزا مسیح رحمت اله نظر بتکلیف مسلمانی کسی بنزد ایلچی مزبور فرستاده طلب انانیه اهل اسلام را که برده بودند نمود. ایلچی در جواب سخنان درشت گفت و فرستاده مجتهد العصر و الزمانی را خائباً و خاسراً معاودت داد و اهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده محلات و محالات را خیر کرده و جمیع کسبه و رعایا از زن و مرد اسلحه پوشیدند و اکثر نوکر باب دولتی نیز بجهت اسلام ترك آمدن بارگ مبارک را کرده در دولت سرای مجتهد العصر و الزمان جمع شدند و میرزا مجتهد را از دولت سرای خود بمسجد جامع برده دروی اسواق و خانات را بسته بمسجد جامع مجتمع گشتند و کثرت و غوغای عظیم از عام و خواص در مسجد پیدا آمد .^۲

پس از اجتماع مردم در مسجد جامع ، تمام اسراء و زنانی که در سفارت روسیه توقیف شده بودند بعلماء پیغام دادند که تعامت ما بشرف اسلام رسیده ایم و صاحب اولاد گشته ایم حال که امنای دولت ایران با دولت روس میثاقی بسته اند که گسته ندارند بجاست علماء که برمسند شریعت نشسته اند باعث نجات ما گردند . چون این پیغام بعلماء دین مبین رسید ، مسجد جامع طهران را انجمن ساخته ، عامه مردم را حاضر داشتند و معقود آن بود که گریبایدوق جماعتی را از اسراء که در دین مسلمانی راسخ بودند مرخص دارد . . .^۳

۱ - کتاب احوالات سفر مسعود میرزا .

۲ - تاریخ نو ص ۱۲۲

۳ - فارسنامه ناصری ص ۲۷۵ .

ولی سفیر روس بتقاضاهای مکرر میرزا مسیح اعتنائی نکرد. چون احتمال حوادث شومی میرفت میرزا ابوالحسن خان ایلچی وزیر امور خارجه که از حقوق بگیران انگلیس بود همچنین سایر مقامات دولتی به گریبایدوف پیغام دادند که از هیجان مردم بترسد و زنها و اسراء مسلمان را برگرداند. فتحعلیشاه در نامه‌ای که به عباس میرزا نایب السلطنه مینویسد، نیز اشاره باین هیجان مردم و پیامی که برای سفیر فرستاده کرده می‌گوید: «این زنهار که سالهاست مسلمه‌اند و بالفعل یکی از آنها حامله، باز فرست و هر جا اسیری مشخص داری اعلان دار تا باز یافته شود ولی این نامه فایده نبخشید...»

سرانجام روز چهارشنبه ششم شعبان ۱۲۴۴ (۱۱ فوریه ۱۸۲۹) مردم تهران بازار را بستند و جمعی از آنها بطرف اقامتگاه گریبایدوف حرکت کردند تا زنان را از چنگ کسان او در آورند. در نتیجه زد و خوردی که بین مردم و قزاقان مستحفظ سفارت روی داد بواسطه شلیک گلوله یکی از مستحفظین، پسر بچه چهارده ساله‌ای که در بین جمعیت بود کشته شد. با کشته شدن این طفل بر هیجانات مردم و مهاجمین افزوده شد و عده‌ای در آن میان که بعقیده بعضی‌ها از عمال آصف الدوله بودند فریاد می‌کردند که «آقا میفرمایند باید ایلچی روس را بقصاص آن طغلك كشت.»

از آن طرف وقتی خیر اجتماع مردم و قصد آنها در حرکت بطرف سفارت روس بفتحعلیشاه رسید به علیشاه ظل السلطان فرزند خود که حاکم تهران بود دستور داد از وقوع هر حادثه‌ای جلوگیری کند. ظل السلطان نیز باشاهزاده امام وردی میرزا سرکشیکچی باشی و دوسه هزار نفر کشیکچیان دولتخانه و مستحفظین ارك و سربازان در صدد پراکنده ساختن مردم و جلوگیری از حمله آنها بسفارت برآمدند ولی مردم با آنان نیز بستیز پرداختند.

نویسنده ناسخ‌النواریخ مینویسد «ولی مردم با آنها سخن بخشونت کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد، ما از دولت دست باز داریم. اینك این تیغ‌های اخترا از بهر دشمنان دین افراخته‌ایم. اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم

و نخست این تیغ‌ها را بر شما برانیم^۱ و صریح گفتند: «که اگر دولت بخلاف رأی ما فرمان دهد، جمهوراً از پادشاه روی برتاییم و با او نیز مذاقه‌کنیم... در آن غوغا او باش شهر زبان درازبها و سخت‌گوئی‌ها و بی‌حرمتی‌ها نسبت بظلم السلطان هم نمودند و در آخر کار غوغا بجائی کشیده بود که دروازه‌های ارك تا دوسه ساعت بسته شد^۲، در آن روز زنان فریاد میکردند و فرزندانشان فتحعلیشاه میگفتند «بروید زنان خود را تسلیم روسها کنید چنین رفتاری لایق‌ریشی است که پدر شما هر روز با آب‌گلاب آنرا معطر میکنند^۳».

گریبایندوف که شاهد اجتماع مردم تهران در جلو سفارت بود و خطر را در چند قدمی می‌دید خود میرزا یعقوب و دو نفر از زنهای آصف‌الدوله را بیرون فرستاد و درهای سفارت را بست تا بلکه آتش فتنه را فرو نشاند. و حتی دستور داد موجودی پول‌هایش را نیز بمیان جمعیت بریزند تا شاید باینوسیله مردم آرام گیرند. ولی مردم غضب‌آلود تا میرزا یعقوب را دیدند بطرفش حمله بردند و او را در جلو در سفارت باختر و شمشیر پاره پاره ساختند و زنهارا بخانه میرزا مسیح مجتهد فرستادند.

گریبایندوف برای دفاع و جلوگیری از هجوم مردم بهمه ساکنان سفارت و مستحفظین دستور داد به بامهای خانه بروند و از بالای بامها و شکاف دیوارها در صدد مدافعه باشند و وقتی عده زیادی از میان سیل خروشان جمعیت عصبانی از در و دیوار خانه بالا رفتند مدافعین شروع بشلیک کردند در نتیجه هشتاد نفر از مهاجمین و ۳۸ نفر از ساکنان سفارت روس کشته شدند و در بین کشته‌شدگان سفارت جنازه گریبایندوف سفیر، آدلونگ دبیر دوم و پزشک سفارت، منشی ایرانی، یک شاهزاده گرجی، یک افسر روسی، یازده قزاق و چند مستخدم ارمنی و گرجی مشاهده شد. تنها (هائسوف) دبیر اول سفارت و شش نفر دیگر که در گوشه‌ای پنهان شده بودند، از مگر که جان بدر بردند که در مراجعت بروسیه بنفع ایران و بضرر سفیر مغرور و خشن کشور خود شهادت دادند و اعمال او را سبب خشم و غضب مردم دانستند.

۱ - ناسخ التواریخ جلد اول .
 ۲ - روضه الصفا ، جلد نهم .
 ۳ - تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران تألیف دکتر علی‌اکبر بیضا صفحہ ۲۵۲

درباره قتل گریبايدوف نظرات مختلفی ابراز شده است نشریه وزارت خارجه ایران مینویسد: «... بعضی ها محرکین ایجاد حادثه قتل گریبايدوف را مأمورین انگلیس و ایادی آنها مثل آصف الدوله و غیره میدانند ولی این عقیده مشکل بنظر صحیح میآید، زیرا اولاً در آن موقع بعلمی چند که جای بحث آنها اینجانب نیست از جمله جلوگیری از نفوذ و پیشروی بیشتر روسها در ایران و همچنین درگیری خود آنها و روسها با عثمانی ها بواسطه قضیه یونان، سیاستشان ایجاب میکرد که بین ایران و روسیه صلح و صفا برقرار باشد...»^۱

با اینحال گرت واتسن در تاریخ جاریه مینویسد: «روزی که مردم سفارت روس هجوم بردند از میان جمعیت کسی فریاد کرد که اسبهای روسها در طویل سفارت انگلیس است و بدینجهت مردم بطرف طویل سفارت انگلیس رفتند و پس از کشتن میرآخور گرجی و دو نفر قزاق روسی اسبهای روسها را بخانه های خود بردند و با آنکه مردم در حال طغیان و شورش بودند، معیناً جمعیت عنان شعور و تشخیص را از دست نداد و دست به کوچکترین اسباب و اثاثیه متعلق به سفارت انگلستان نزدند و کمترین خسارتی وارد نیاوردند...»^۲

از همه جالبتر نامه نوهین آمیزی است که پس از این واقعه وزیر مختار انگلیس خطاب بدو وزیر امور خارجه ایران درباره قتل سفیر روس مینویسد: «با حیرت و استکراه تمام خبر قتل منکر بیرحمانه ایلجی دولت علیه روس و همراهان و متعلقان او از جانب مرحمت جوانب نواب مستطاب نایب السلطنه بمن رسید، در تواریح کل دول و در تمامی عالم از بدو عالم الی حال، چنین واقعه و حادثه ای واقع نشده و اتفاق نیفتاده است و تمام دولتهائی که بی ادب ترین و اخبث ترین کل دول عالم میباشند، همیشه بر خود لازم داشته اند و دارند حفظ و حرمت و عزت ایلجیان و فرستادگانی را که از جانب دولتی بدولت و مملکت ایشان وارد میشوند، حتی اینکه در بین جنگ و منازعه این قاعده کلیه را

۱ - مجله وزارت خارجه شماره ۳ دوره سوم صفحه ۱۳۷ مقاله ابراهیم تیموری .

۲ - صفحه ۲۳۷ ترجمه وحید مازندرانی .

رعایت و هرگز تجاوز و تخلف جایز نداشته اند اما در اینجا در بین دوستی و مصالحه در پای تخت پادشاه در محلی که صدای شورش و هنگامه و غوغا بگوش رجال و کسان و منتسبین او میرسید و فریاد بیچارگان را می شنیدند همه فرستادگان دولت به قتل رسیدند، در پیش نظر اولیای دولت که موافق قانون دوستی دولتی آن بود و واجب بود که ایشان را محافظت و محارست نمایند اطمینان و خاطر جمعی بالمره از میان رفت و هیچکس نمیتواند بگوید که فرستاده هیچ دولتی میتواند در ایران خاطر جمع و آرام بنشیند یا آن است که دولت نمیخواهد محافظت و حراست نموده باشد یا اینکه در قوه دولت نیست اما اگر این دولت آبرو و استقلال خود را میخواهد باید بهر وضع که بتواند خود را ازین بدنامی و بی اعتباری مستخلص سازد این کفایت نمیکند که بگوید که ما راضی باین مقدمه نبوده ایم باید تلافی و پاداش کلی بعمل بیآورند و کسانی که محرك این قتل عظیم شده اند و عامل این عمل بوده اند بدست دولت بپیه روس بدهند هر کس که باشد و هر منصب که داشته باشد و هیچ عذرو واسطه و پناهی از برای این کسان اصلاً و مطلقاً نباید باشد هر گاه دولت ایران اندک اهمال و تغافل جایز دارد درینخصوص مشخص و واضح است که باین مقدمه راضی بوده اند و اگر نمیتوانند اثبات نمایند که درین مقدمه دخیل نبوده اند کلی دولت های عالم بدولت ایران دشمن خواهند بود پس اینجانب از اولیای دولت ایران خصوصاً از آنجناب چنین شهادت و اقرار و اعتراف میخواهم که دولت خودم بدانند که شایسته و پاداش درین باب چه چیز است که بعمل آورند و تشخیص بدهند که بعد ازین صلاح هست که بدولت ایران دوستی را بطریق سابق برقرار دارند یا خیر ؟ اینجانب امیدگلی دارد و میخواهد که قبول کند و بدانند که دولت ایران میتواند اینگونه شهادت را باسانی بدهد اگرچه ازین راه تعجب و تحیر دارد که تا حال هیچیک از گناهکاران و مرتکبین را نه بقتل رسانیده اند و نه محبوس کرده اند .

عالیجناب کیتان مکدنالد را باینخصوص فرستادیم که امنای دولت ایران نوشته و استشهادی که دارند در این باب بمشارالیه بدهند و امیدوارم که بر من لازم نشود که ترك مصاحبت و آمد و رفت با اولیای این دولت کرده باشم بکیتان مکدنلد هم حکم شد

که بکنفر صاحب منصب روس وشش نفر ديگرا که باقي مانده اند بدار السلطنه تبريز برساند که تشويش و ظلمي باين باقي که مانده اند ندهند ، بر من لازم است که بگويم که اگر موثي از سر آتھائی که باقي مانده اند عيب نمايد فوراً بتمامي کسان انگليس که در ايران ميباشند حکم خواهم داد و کلا با خود از خاک ايران بيرون خواهيم رفت . افسوس اين است که لازم شد ولايد شدم که باين وضع با نجات بنويسم ، اما دولت ايران کار خود را بجای رسانيده اند که اگر واضح وي پرده اظهار نکند ، گاهت تصور و خيال نمايند که در قيد اين مطلب نيستم . تحريراً في شهر شعبان سنه ۱۲۴۴ .

در پشت نامه محل مهر «جان مکدند کيز افوض امری الی الله»

نفوذ انگليسيها

با اينکه اين نامه توهين آميز و زننده از طرف سفير

در بين علماء

انگليس به وزير امور خارجه ايران نوشته شد ، با اينحال

انگليسيها تصميم گرفتند از اين حادثه حداکثر استفاده را بنفع

خود بنمايند . بخصوص که گريبايدوف مأموريت داشت تا با جلب قلوب درباريان و دولتيان از توسعه نفوذ سياسي انگليس در ايران جلوگيري کند .

هنوز يکماه از حادثه نگذشته بود که همه متوجه شدند ، گذشته شدن گريبايدوف ،

ميدان داری سياست ايران را بدست انگليسيها داده و آنها هر عملي که ميخواهند

انجام ميدهند . چون اجرا کننده بلوا و شورش روحانيون بودند ، پيدا است که سفير

انگليس همه تلاش خود را براي نزديکي با اين دسته از مردم قرارداد . در اين زمان در

تهران وزير مختار انگليس ، «سرجان ماكدونالد کير» بود که در دوران جنگهاي

ايران و روسيه بکشور ما آمده بود . او در ميان اردوي ايران و روسيه رقت و آمد ميکرد ،

حتي هنگام گفتگو در باره عهدنامه صلح ترکمانچاي نيز شرکت داشت و واسطه ايرانيان

وروسها بود . مکدونالد که سمت مشاور نظامي ايران را داشت ، نه تنها زبان فارسي را

خوب ميدانست بلکه در ميان همه طبقات ايران عمال و دوستانى داشت .

دانشمند فقيد سعيد نفيسي مي نويسد «چون معرک اين واقعه شوم روحانيون متنفذ

تهران بودند پيدا است که سفير انگلستان هم بايد خود را بايشان نزديک کند . اين بود

که از لندن اجازه گرفت از يك طرف دلهاي پر توقع روحانيون را بدست آورد و از طرف ديگر دربار و شخص پادشاه را با هديه و تعارف جلب کند ...»^۱

مکدونالد^۲ در نامه‌ای که بوزیر خارجه انگلستان فرستاده، مینویسد: «... اکنون که نفرت عامه علیه روسها با وج خود رسیده اجازه میخواهم باروحانیون ایران بخصوص حاج میرزا مسیح که در شورانیدن مردم نقش اساسی داشته است، ملاقات کنم و با همکاران وی تماس بگیرم. آصف‌النوله بمن قول داده است که وسائل ملاقات و نزدیک شدن مرا باروحانیون ایران فراهم کند... اجازه میخواهم از حکومت هندوستان و عالیجناب تقاضا کنم که هدایای گرانبھائی تهران بفرستید تا از جانب ملکه انگلستان به حضور شاه و ملکه ایران و روحانیون و درباریان تقسیم کنم...»

طولی نکشید که از لندن اجازه آمد و حتی هدایائی باکشتی برای او فرستادند که بندر بار ایران و به کائی که مؤثرند بدهند و بزوجه او در تهران نیز مأموریت دادند که از جانب ملکه انگلستان به حضور ملکه ایران شرفیاب شود و هدایای گرانبھائی تقدیم کند^۳. سر جان مکدونالد بتهران آمد و بدون اینکه منتظر وصول هدایا بشود، در صدر برآمد بخانه روحانیون متنفذ تهران برود.

در آن روزگار هنوز همه مردم و بطریق اولی مشرعین دو آتشه فرنگی را نجس و بردن نامش را حرام و رفتن و آمد و نشست و برخاست با او را مخالف آئین مقدس اسلام

۱ - هشتمین سالنامه دنیا . ص ۳۰

۲ - سر جان مکدونالد کبیر در سال ۱۸۲۶ بنماینده گی کمپانی هند شرقی و دولت انگلیس بسمت وزیر مختار بریتانیا بتهران آمد . او در دوران جنگهای ایران و روس مقیم تبریز بود تا از نزدیک بمشاهدت تجزیه هفتده شهر قفقاز از ایران باشد و هم در مواقع لزوم واسطه مذاکره بین دو کشور ایران و روس بشود . مکدونالد یکسال و نیم بعد از قتل گریبایدوف در ۱۸۳۰ در تبریز فوت کرد . دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی بلافاصله (جان کمیل) دبیر اول سفارت را یا سمت شارتدافر به کفالت سفارت خود در ایران منصوب کرد و بعدها با دادن لقب (سر) باو، او را بمقام وزیر مختاری ارتقاء دادند .

۳ - هشتمین سالنامه دنیا ص ۲۰